

«سیاست‌رهایی» در پیوندندید.

نقطه عزیمت جنبش‌های اجتماعی جدید «حقوق فرهنگی» است که با «امر شخصی» پیوندی تنگاتنگ دارد. اکنون روشن می‌شود که چرا شعار «شخصی، سیاسی است»^(۳) نه نشان از یک مطالبه نوین که نشان از آغاز فصلی جدید در درک امر سیاسی دارد و از همین روست که جنبش زنان را آغازگر این فصل جدید می‌دانیم. می‌توان گفت مهم‌ترین ویژگی جنبش‌های اجتماعی جدید ابتدای آنها بر مقولات فرهنگی و تلاش در راستای تثبیت هویتی و احقاق حقوق فرهنگی است. (تورن، ۱۳۹۶: ۲۳۲-۲۳۵؛ کاستلز، ۱۳۹۴: ۹۵-۹۶، ۱۹۲-۱۹۵). همان‌طور که اکسل هونت نیز عنوان می‌کند نزاع قانونی این جنبش‌ها، نزاع بر سر به رسمیت‌شناسی است. به تعبیر آلبر تو ملوچی آنها «برای اثبات و تأیید چیزی مبارزه می‌کنند که دیگران آن را نفی یا انکار می‌کنند» (Melluci، ۱۹۸۹: ۶۴).

دگرگونی در صورت‌بندی روابط اجتماعی به واسطه عملکرد جنبش‌های اجتماعی جدید بر بیرونی‌ترین لایه زندگی جمعی یعنی سیاست اثر می‌گذارد. در واقع، ماهیت «شخصی‌شده» روابط اجتماعی نوپدید موجب شده است تا مطالبات جنبش‌های اجتماعی جدید بر خود هویتی، خودابرازی، تحقق خویش و در یک سخن، حق سوژه بودن متمرکز شود. در بخش سوم مقاله خواهیم دید که سیاست زندگی تا چه میزان با این انگاره‌ها در پیوند است.

۳- نسل جدید سیاست‌ورزی

پیدایی پارادایم فرهنگی با تحول در امر سیاسی همراه بوده است. تحولی که می‌توان آن را در مفهوم «فروسیاست» به تعبیری که اولریش یک به کار می‌برد و یا در مفهوم «سیاست زندگی» گیدنز مشاهده کرد. سیاست زندگی بیش از هر چیز ناظر بر گذار از سیاست‌رهایی است. گیدنز سیاست زندگی را مترادف با «سیاست مربوط به تصمیم‌گیری‌های زندگی» می‌داند. در واقع، سیاست‌رهایی و سیاست زندگی همپوشانی‌هایی دارند اما تفاوت مهم آنها در نقطه عزیمت امر سیاسی است. سیاست‌رهایی از آژادسازی اجتماعی می‌آغازد و سیاست زندگی از تحقق خویش‌شدن. به این تعبیر، رادیکالیسم (چپ)، لیبرالیسم (میانه) محافظه‌کاری (راست) همگی در پارادایم سیاست‌رهایی هستند زیرا دوجریان نخست (رادیکالیسم و لیبرالیسم)، ابتدا به ساکن از تغییر شرایط اجتماعی برای بهبود زندگی فرد یا جمع می‌آغازند و جریان محافظه‌کاری نیز مخالفت خود را بر تغییر نیافتن این شرایط استوار می‌کند.

همان‌طور که گفته شد، سیاست زندگی مستلزم سطحی از سیاست‌رهایی است به این معنا که بایسته آن‌هایی از نظم متصل‌ب‌سنت و همچنین نظام‌های سلسله‌مراتبی است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۹۹). زیرا با وجود نظام سلسله‌مراتبی، تجدید در خود امری ممتنع خواهد بود. به گفته لویی دومون جایگزین شدن «انسان سلسله‌مراتبی»^(۴) با «انسان برابر»^(۵) یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های گذار به جهان مدرن است (Dumont، ۱۹۷۷).

به نظر گیدنز، سیاست‌رهایی نمایانگر سه روند عمده است: ۱- آزادسازی زندگی جمعی از روش‌های انعطاف‌ناپذیر دوران سنت، ۲- کاهش یا براندازی استثمار، نابرابری و استثمار، ۳- پیروی از اخلاق عدالت، برابری و مشارکت. در برابر، سیاست زندگی نیز نمایانگر سه روند است: ۱- تصمیم‌گیری سیاسی با تمرکز بر توانایی دگرگون‌سازی و آزادی انتخاب، ۲- ایجاد اشکالی از زندگی که اخلاقی باشد و بتواند در خدمت ابراز وجود فرد قرار گیرد^(۶)، ۳- توسعه اخلاقیات مربوط به موضوع «چگونه باید زندگی کنیم؟» که پرسشی وجودی است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۳۰۱). هر چند سطحی از سیاست‌رهایی لازمه سیاست زندگی است اما نقطه عزیمت متفاوت این دو سیاست، پیامدهای رادیکالی دارد و به واژگونی در چشم‌اندازهای انجام. واژگونی‌ای که «چشم‌انداز شخصی» به امر سیاسی

را برمی‌کشد، ایدئولوژی‌ها و بازنمایی‌های کلاسیک از آن را خرد می‌کند و گذار به درکی جدید از امر سیاسی و در نتیجه گذار به نسل جدیدی از سیاست‌ورزی را بایسته می‌سازد.

۴- فرجام سخن

تحول در سطح زندگی فردی که در شخصی‌شدن جهت‌گیری‌ها رخ می‌نمایاند و همچنین تحول در اشکال کنش جمعی که نمونه بارز آن را در جنبش‌های اجتماعی جدید می‌توان مشاهده کرد، از بایستگی تحولی سوم خبر می‌دهد؛ تحول در منطق امر سیاسی.

روشن است که پدیده فردی شدن به مثابه امری جهانی بر ایران نیز تأثیر گذارده است. کشور ما بویژه در دودها اخیر شاهد گسترش روزافزون «فردی شدن» بویژه در شهرها بوده است. تحقیقات تجربی متعددی در فاصله زمانی سال ۱۳۸۰ تاکنون، در نقاط مختلف کشور انجام شده است که گویای این واقعیت است (فکوهی، ۱۳۸۱؛ هوفستد، ۱۳۸۷؛ معیدفرو صوری خسرو شاهی، ۱۳۸۹؛ معدنی، ۱۳۹۱؛ خواجه‌نوری و جعفری، ۱۳۹۲؛ افشانی، خرم‌پور و جواهرچیان، ۱۳۹۳). نکته جالب توجه آن است که تقریباً تمامی این پژوهش‌ها با رویکردی آسیب‌شناختی با این پدیده مواجه شده‌اند و آن را نشان از خودخواهی، منفعت‌طلبی، مسئولیت‌گریزی یا خود بزرگ بینی دانسته‌اند. این همان خطای شناختی‌ای است که همواره درک موقعیت‌هائی جدید را برای کسانی که به موقعیت‌های قدیم خود کرده‌اند، دشوار می‌سازد.

در ایران امروز، مطالبه حقوق فردی بیش از هر زمان دیگر «شخصی» شده است و کمتر از هر زمان دیگر خود را با ایدئولوژی‌ها، مذاهب و الزامات اجتماعی پیوند می‌زند. نشانه‌های این تحول بویژه در مطالبات نسل‌های جدید و زنان دیده می‌شود. در افکار عمومی ایران امروز، «سیاست زندگی» به سرعت جایگزین «سیاست‌رهایی» می‌شود و سرعت این جایگزینی تاحدی است که برخی به اشتباه افتاده‌اند و آن به زوال سیاست و نیهیلیسم پیش‌رونده یاد می‌کنند. آنچه ما از آن به شکاف نسلی یاد می‌کنیم و گاهی با پدیده سرزنش‌بدان می‌گیریم، در مواردی ناشی از ناتوانی درک منطق رفتاری نسل‌های جدید است؛ چیزی که همواره برای نسل‌های قدیمی دشوار بوده است. اکنون نسل جدید بویژه متولدین دهه‌های ۷۰ و ۸۰، نظم جدیدی از دانش و کنش را برمی‌کشند که با تجربه فردی و شیوه زندگی آنها سازگارتر است و در کوتاه‌مدت این کنشگران نوپایه کنشگران اجتماعی‌کانونی بدل خواهند شد. این حقیقت در شرایطی به واقعیت می‌پیوندد که بخش مهمی از تحلیل‌گران اجتماعی ایران امروز که متعلق به نسل‌های گذشته هستند، از درک صورت مسئله - تا چه رسد به ماهیت مسئله - بازمانده‌اند و به تعبیر هریسون در وضعیت «فلج پارادایمی» به سر می‌برند.

متولدین این دهه‌ها به نسل جدید سیاست‌ورزی تعلق دارند و این نسل جدید چند ویژگی دارد: ۱- به دلیل شکسته شدن ساختار سلسله‌مراتبی خانواده، رابطه دوستی را بر رابطه تبعیت ترجیح می‌دهد و از همین رو کمتر می‌تواند نسلی قهرمان پرور باشد. ۲- با بازنمایی ایدئولوژیک سیاسی بیگانه است و رابطه بی‌واسطه‌تری با سیاست برقرار می‌کند و بینشی جدید و مختص به خود دارد. ۳- در جنبش‌های اجتماعی بدون رهبر و سازمان عمل می‌کند. ۴- دارای پروژه شخصی است و دستیابی به شادمانی را اولویت امر سیاسی می‌داند و از این نظر به فایده‌گرایی نزدیک است. ۵- با سیاست رسمی مرزبندی دقیق دارد (اگر مفاهیم میان‌نسلی ایجاد شود این مرزبندی رنگ می‌بازد). در این شرایط وظیفه سیاست در وهله نخست، «نماینده‌گری» و در دیگر وهله، «بازنمایی» مطالبات اجتماعی است. سیاست نه‌ارباب جامعه که خدمت‌گزار جامعه است. به همین سان با منطقی مشابه، تحول پارادایمی در نوع و ماهیت مطالبات اجتماعی در آخرین تحلیل به تغییر در روابط و جهت‌گیری‌های سیاسی می‌انجامد. با این همه، درک بهنگام کارگزاران سیاسی از تحول در روابط و مطالبات اجتماعی می‌تواند ظرفیت‌های حوزه سیاسی در پاسخگویی به نیازهای اجتماعی را افزایش دهد و با اصلاح رویه‌های زمان‌پیش، سامانی نوین از تجربه سیاسی پدید آورد.

Consistency. ۱

Artificial Intel Society. ۲

۳- یکی از شعارهای معروف جنبش فمینیستی در دهه‌های اخیر

homohierarchicus. ۴

homoaequalis. ۵

۶- این همان چیزی است که تورن در کتاب برابری و تفاوت آن‌ها به «اخلاقیات سوژه‌شدگی» یاد می‌کند: Alain Touraine: ۲۰۰۰: ۱۴۴